



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بخدمت در این بود که فقهاء محترم چند شرط برای وجوب امر به معروف و نهی از منکر ذکر کرده اند؛ اول علم مکلف به معروف ها و منکرات، دوم احتمال تاثیر بدهد، سوم تارک معروف و یا فاعل منکر پشیمان نشده باشد، چهارم مفسده ای (ضرر به خود و دیگران) در بین نباشد، ما عرض کردیم ذکر این شرائط و بیان مختصر مطلب باعث می شود که مسئله خیلی پائین و کوچک شمرده شود چراکه ضامن بقاء اسلام امر به معروف و نهی از منکر است و دارای جایگاه بسیار مهمی می باشد و اسلام می خواهد این نظارت با شدت انجام بگیرد و اگر اینطور نشود اسلام باقی نمی ماند زیرا مردم و غرائض و هوا و هوس های آنها متفاوت می باشد خلاصه اینکه عوامل فراوانی جامعه را تهدید می کند و برای اینکه جامعه یک جامعه اسلامی باشد احتیاج دارد که امر به معروف و نهی از منکر با شدت و با جامعیت انجام بگیرد.

قبلاً ما هفت مورد را به عنوان عوامل و اسباب تاثیر گذاری بیان کردیم امام رضوان الله علیه در تحریر چند مورد اضافه ذکر کرده؛ اول تنظیم امور روحانیت از جهت تبلیغ که باعث می شود اسلام بهتر شناخته شود و مسلمانان بیشتر به اسلام توجه کنند، دوم تنظیم امور روحانیت از جهت درس که دروس باید از جهت کیفیت و حضور و نظم طوری باشند تا اسلام را درست به مردم بشناسانند، سوم لباس روحانیت بسیار مقدس است و مردم با دید تقدس به آن می نگرند لذا تحدید و تنظیم لباس روحانیت واجب است تا اینکه اقبال مردم نسبت به اسلام بیشتر شود، چهارم اگر

ائتلاف و اتحاد میان مسلمانان در هر نقطه ای از بلاد موجب عظمت و قدرت و رونق گرفتن احکام اسلام شود واجب است چنین ائتلافی را ایجاد کنند، پنجم اگر تعلم یک علم و یا فن مخصوصی باعث شود مردم بیشتر به اسلام توجه کنند واجب است که حوزه ها آن علم و فن را بدست بیاورند تا توجه مردم به اسلام بیشتر بشود، ششم اگر کتابت مطالب دینی به انشاء خاص و اسلوب معینی باعث شود مردم بیشتر توجه کنند واجب است انشاء و کتابت به همان ترتیب صورت بگیرد، هفتم اگر تعلم یک لغتی باعث شود دعوت به اسلام بهتر و بیشتر شود واجب است بروند و آن لغت را یاد بگیرند و هشتم اگر اقامه بعضی از علماء در حوزه علمیه بلا اثر باشد واجب است به بلاد مختلف مهاجرت کنند و احکام اسلام را به مردم یاد بدهند.

مسئله جهاد که یکی از افراد معروف است همیشه باید در بین مردم برقرار و زنده باشد و مردم همیشه به فکر جهاد باشند "المومن مجاهد" و در روایت داریم کسی که بمیرد درحالی که عشق به جهاد ندارد "مات علی شعبة من النفاق" لذا می بینیم که امام سجاد علیه السلام در اولین دعای صحیفه سجادیه یکی از چیزهایی که از خداوند متعال می خواهد "القتل بسیوف الأعداء" می باشد و یا حضرت امیر علیه السلام در خاتمه نامه ای که به مالک اشتر نوشتند می فرمایند مالکا از خدا خواستم که من و تو هر دو مرگمان با شهادت صورت بگیرد که اینها نشان دهنده شوق اخیار و ابرار به جهاد و شهادت می باشد منتهی برخی از فقهاء من جمله صاحب جواهر در جلد ۲۱ جواهر ۴۳ جلدی از صفحه ۳۷۰ به بعد فرموده امر به معروف و نهی از منکر در جائی واجب است که مفسده ای در بین نباشد و مفسده آن است که برای خود و مالش و برادر دینی اش ضرر وجود داشته باشد که خب در اینصورت

متوکل است او را می کشد و او یک غلامی بوده که همیشه ملازم و حافظ و نگهبان متوکل بوده که آخر الأمر به دستور پسرش منتصر بالله او را به قتل رساند) علی ایّ حال ابن سکیت پسران متوکل را تعلیم و درس می داد، روزی متوکل به ابن سکیت گفت این پسران من پیش تو محبوب تر هستند یا حسنین علیهما السلام پسران علی علیه السلام؟ ابن سکیت گفت: "والله إنّ قبراً خادم علی بن ابی طالب خیر منک و من اینیک" متوکل دستور داد جلادی از اترک آمد و زبان ابن سکیت را از پشت گردنش بیرون کشید. بقیه بحث بماند برای فردا إنّ شاء الله تعالی... .

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی
محمد و آله الطاهیرین

امر به معروف و جهاد بسیار پایین آورده شده و کمزنگ شده است درحالی که دیروز روایتی خواندیم که حضرت امیر علیه السلام فرموده بودند "وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كَلِمَةٌ عَدْلٌ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ" که خب این بالاترین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر و جهاد می باشد.

چند نمونه از امر به معروف و نهی از منکر که ختم به شهادت شده را ذکر می کنیم:

اول: محدث قمی در کتاب "الکنی والألقاب" جلد اول صفحه ۳۶۶ در حالات ابن سکیت یعنی یعقوب بن اسحاق اهوازی که در ادبیات عرب و شعر و لغت بسیار مقام بالائی دارد می نویسد ابن سکیت در دربار متوکل عباسی فرزندانش را تعلیم می داد (در جلد ۴۱ بحار صفحه ۳۲۲ بابی منعقد شده بنام "اخباره بالغائبات و علمه بالغات" که در آن مطالب فراوانی از اخبار غیبی حضرت امیر علیه السلام ذکر شده که یکی از آنها درباره خلفاء بنی عباس است که در مورد متوکل ذکر شده که بدترین و ظالم ترین و خشن ترین خلفاء بنی عباس متوکل بود او ناصبی بود و با اهل بیت علیهم السلام و سادات و بنی هاشم سخت مخالف بود و دشمنی داشت و حتی مجالسی ترتیب می داد و حضرت امیر علیه السلام را مسخره می کرد و می خندید منتهی پسر او المنتصر بالله از این افعال و رفتار پدرش ناراحت بود و می گفت بالاخره علی علیه السلام از بنی هاشم است و با ما هم طائفه می باشد لذا خدمت امام علی نقی علیه السلام رسید و جریان را گفت و بعد به حضرت گفت می خواهم پدرم را بکشم، حضرت فرمودند او کافر است و کشتنش اشکالی ندارد ولی اثر وضعی کشتن پدر این است که عمر انسان کوتاه می شود، منتصر بالله گفت اشکالی ندارد خلاصه اینکه حضرت امیر علیه السلام فرمودند کسی که أخص به